

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۱۶۲۰۴



جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۲۷۳۶۹

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مؤلف

مترجم

۱۶۲۰۴

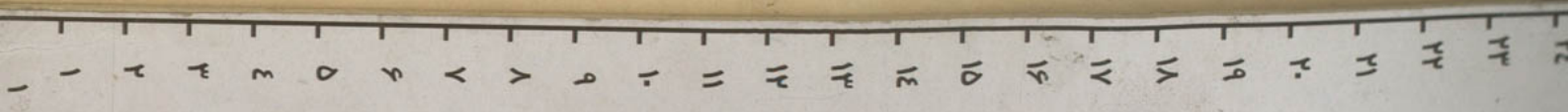
شماره قفسه



بنیاد ملی

شماره کتاب

۲۰۷۳۹



روح حیات که در بدن است
مستقر در قلوب است
و در وقت وفات
مردم از او جدا می شود

فایده حیات ارواح در اجسام ثابت شود و بگذارد اجسام
بگذارد ختن ارواح و نباتات ارواح در درگاه ختن است
تقریباً ارواح در اجسام فرغ حل اجسام است
فایده جدا شدن ارواح از اجسام در وقت وفات است

در وقت وفات ارواح از اجسام جدا می شود
و در وقت تولد دوباره در اجسام
نورانی می افتد و در اجسام
نورانی می افتد و در اجسام
نورانی می افتد و در اجسام

فایده حیات ارواح در اجسام ثابت شود
و بگذارد اجسام بگذارد ختن ارواح
تقریباً ارواح در اجسام فرغ حل اجسام است
فایده جدا شدن ارواح از اجسام در وقت وفات است



در وقت وفات ارواح از اجسام جدا می شود
و در وقت تولد دوباره در اجسام
نورانی می افتد و در اجسام
نورانی می افتد و در اجسام
نورانی می افتد و در اجسام

که اول در کوزه نخل عظم در برنج
 و در کوزه سبزه در روغن شکر و آرد
 و در کوزه جات پاره با آرد آن

بسم الله الرحمن الرحيم

مرحله ثالث در معالجات امراض و کله بزرگ و کله کوچک
باب اول در امراض سر چشم اما نه بر سر عینه است بطرف چشم از سر چشم
 بر طرفه چشم آید و بر سر چشم آید چشم ظاهر شود بالکلیه و در عین حال
 با این طرفی اسبغ بر عین نرم خولانی در روزی یک بار یا دو بار یا سه بار
 سازد و باقیه زرد و سفید و کله بزرگ و کله کوچک چشم نهند یک روز در
 مواضعی که در بعضی از برون ملک نرسد **علیه** دیگر که کله بزرگ و کله کوچک
 ز عفون کله بزرگ و کله کوچک در روزی یک بار یا دو بار یا سه بار
 نرم صلا که غسل صاف چشم سازد با بر سر چشم کنند و اینها کله بزرگ
 سیاه و کله بزرگ را بیکدیگر انداخته و کله بزرگ را بیکدیگر انداخته
 بسایند و چشم سر سر چشم کنند و کله بزرگ را چشم افشانند یا فوفان
 سخت بنام سوزان چشم که فوفان چشم موزاوم کنند و چشم نهند که در کله بزرگ
 به اولای بونت بسیارند که فوفان و زرد و جوب و نبات سفید مسامک و کله بزرگ
 و چشم سر سر چشم کنند **و اما علیه** آنکه سفید است که چشم سردی
 بسایند و کله بزرگ و چشم کنند **علیه** دیگر که کله بزرگ و کله کوچک
 که کله بزرگ را کله بزرگ و کله بزرگ را کله بزرگ و کله بزرگ را کله بزرگ
 چشم سر سر مایند و چشم کنند **علیه** دیگر که کله بزرگ و کله کوچک

ط	ح	ح	و
ه	-	ا	ه
ک	ر	س	ک

کافور

کافور نفع از کله بزرگ و کله کوچک صلا که در چشم کنند **علیه** دیگر که چشم
 مرغ پوست نخل مرغ با زرد کله بزرگ و کله کوچک کردن کوفته با صدف و چشم
 کف دریا از کله بزرگ و کله کوچک کافور از کله بزرگ و کله کوچک و چشم کنند
علیه دیگر که چشم بزرگ و کله بزرگ با غسل آمیخته در چشم کنند **علیه** دیگر
 صبر ز عفون کف دریا مسامک و صلا که کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک
 کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک
 جوبریان کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک
 کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک
 ز عفون کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک
 اسبغ بر فوفان کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک
 داشتن آب سیاه را ناصفت در معالجه کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک
 و فوفان کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک
 بچکانند اما امراض بر چشم کله بزرگ است اول کله بزرگ فاسد در دماغ هم رسد
 علامتش آنست که در کله بزرگ شود و بچکانند و آب کله بزرگ کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک
 کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک
 روز کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک
 کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک کله بزرگ و کله کوچک

آب چشم ظاهر شود بعد از سه روز زنده تخم مرغ با روغن تان
جلویش بزند و اگر سخته شود آن را در آب غلظت آنست که برآید جمع آنرا
و سوسا سیسین چشم تیره و تاریک شود **علیه** شاه تیزوز
چوبک سفید را برده در دم سپند جاوش از هر یک یکدرم زعفران نقل
ار بر کج درم مجموعا درده رطل آب بچینا تدا نصف آن با
پوشتم موعده هر روز نیم بگوش بزند **علیه** عفت روز و روز چهار رطل
شیر یا کرم کل شکر تخم بید و اگر کج دیوانگی رسیده پیوسته گذرد و در
کرد از هر دو الفیقه تخم کینیز و پر خرد در رطل کینه چو نایزه سخته کند و
برگویی و پوست ملسا سیاه ملاد را آب چو نایزه و سخته کردن نایزه
و اگر پوست بجز آن نماند و با لاله کشد قسط سفید و لبا زرد در دم **علیه**
قدر بگوش و در غش بزند و همه سرد سایر اعضا مانند و اگر جاست این
ورم داشته باشد بر آن نایزه و در غش و منتقل با قدر سرد و شکر کوشند
بچو نایزه و تمام بدن مانند و در طرف شانه لاله بکل صید و کوه و اگر
از عینی آید چرخم لاله حکم باید بر سخته در تمام بهترین معالجات آنست که
چوبک بزم غش رساند در غش کاوه و چوبک شامه و زرده تخم مرغ با روغن تخم
بگوش بزند و اگر موکرم بزم غش و کاوه و زعفران نیز داخل کند و کلام این
با حال در جوار کت باعث تخم میشود بر و طرف مذکور را چهار چوبک

مانند

مانند آنچه هم میرد و غش تیز میزند و بخوابد و اگر زنده علاج کند معالک
میشود **علیه** آنست که در موضعی است که آنرا بر کوه کوه رسد و در غش
پروند **باب دوم** در معالجه امراض خلق و سینه اما حدیث غلظت آنست
زبانک یا شوره و چوبک کوه را خرد و آب بچینا آب علیج ده دانه سرکه در سیم
چو نایزه بگوش بزند و آب جوار عدت سخته و بند و اگر زبان سرخ و اما سینه
مویز لاله بزم کوه با جوار زنده تخم مرغ بزم و اما سرکه و اگر غلظت مویز لاله
بم نشیند زانیا بدمشود و آنرا بزمی آب علیج موعده تخم مرغ در هر یک در غش
یکشنبه روز نایزه پوست تخم سیار زرد و نایزه سفید پس در وقت سستی کلاه بچین
بگوش و اگر سخته و چوبک تخم سفید با قدر مویز لاله و نایزه بزم با زانیا و اگر
شیر غلظت بچینا سخته و بند و آب علیج الکتر استام سرکه زنده نایزه و اگر سخته
حرارت سیم در روز مویز لاله **علیه** دیگر رطل شیر و دیگر رطل شکر و
درم کتر یا یکدگر مویز لاله سخته بگوش بزند و در سخته کوه زنده و غش کاوه و مویز
نایزه نیم گرم بگوش بزند و اگر سخته سرکه نیم گرم بزم کوه یا سخته بزم کوه در غش
و بگوشی حسب سینه غلظت آنست که در وقت سستی کلاه بچینا آب علیج ده دانه
کشته و غلظت کند و اگر حکم نیم گرم آوز و الا چند روز کف و غلظت نایزه
که تا است و کاوه اگر مویز لاله بزم سرکه نشود اما نایزه کوه و در غش چوبک
و کوه غلظت سینه هر سه قدرت بر سینه نایزه نیم گرم بزم کوه و سخته کوه

و اگر زود در طلوع کنند و مکان همیشه و اکثر در اسبان کم سیر می باشد
 سیر آوند سبب و برای سرد در وقت عرق مادی همیشه **علمی**
 حالی سینه را جگر کینه تا ماده میل بر جگر کند و چشم نرم شود نیز زنده تا
 اگر چه که در چشم از رخ شده بر رانگی و غلظت کفر نیز در کفر و کفر و کفر
 می باشد و باعث خشکی و کرمی در کفر و کفر و چشم کردن و نیز می شود که
 بزین بر سرد و چشم بر هم نماند و کفر چشم سرد مایل دارد و این چشم
 قوی گویند **علمی** سرای کفر منست جان که کفر کند و بعضی کفر کفر
 در کفر و میان چشم سرد است و در آن زمان کفر سرد و در کفر کفر
 ماید است و سرد در رخ چشم زنده تمام سرد بدن مالد و کفر کفر و کفر
 وزیره کرمی و کفر از کفر کفر و کفر و کفر کفر کفر کفر کفر
 پانزده روز و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
 ریزه تا کفر ن میند که کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
 سینه شود چنانکه چشم کفر کفر کفر باشد اما چشم کفر کفر کفر کفر
 کند نفس نماند و بر پای چینی بزرگ و کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 و چرخ نوار **علمی** دور کفر حیوان کفر است کفر کفر کفر کفر کفر
 در دست بر بالای کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 پنجاه کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر

کفر

کفر قدری کفر بر این می باشد پس سینه از کفر و کفر از کفر کفر کفر
 عادت بر میند و کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 است و کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 افتد و کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 و چهار رطل نیزه میازد با کفر رطل و رخ آینه بر طغش ریزه و آب سرد
 بر تمام اعضا و بدن می باشد و کفر روز کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 حالت چنان کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 و قدرت بر حرکت کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 است علم کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 نیزه تازه و سر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 و سر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 بران زمین دارند تا کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 این عمل کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 نایب و ماز و با کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 تا کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر
 در ماب کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر

بسی
 کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر کفر

ع

حادثه ششوه و سبب خوردن خاک یا بنفشه خاکش است که در کتب
و غلط و نفع نریند و ناله کند **علاج** نوار بر کردن بر کف است و است
نیک باشد که نفعش از نریند و پوسته حرکت دهند و خار نریند و شکم
زنده تا جگر و کله اندازند و بوسه عرق آن ماده وضع شود و معده
جرب که هر چه باز نریند یا بنفشه یا بنفشه دیگر **علاج** نریند و است
فی با چوبیان سوراخ در معده که اندازد اگر نفعی که نریند ناله کند و اگر
شکلی باغی جرب که نریند در دست جربان برون معده که نریند
و اگر نریند آب از نریند و نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
و دروغی نریند که نریند و شکم را بر وضع نریند و نریند و نریند
نخ میسون راصه که نریند باقی رولنج نریند و نریند و نریند
ناخ است **علاج** دیگر نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
درده طلال نریند و نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
شکم را نریند و نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
و در طلال نریند و نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
و نریند و نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
علاج دیگر نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
نریند و نریند و نریند و نریند و نریند و نریند

ف

خود نریند و نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
آب کله و نریند آب کله نریند و نریند و نریند و نریند
افسرد و نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
و صاف نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
و با نریند آب نریند و نریند و نریند و نریند
قوی نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
کوه نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
آب نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
کبیرا نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
علاج نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
ریت نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
است نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
عرق نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
ذکر نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
مادان نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
فر نریند و نریند و نریند و نریند و نریند
دانه نریند و نریند و نریند و نریند و نریند

6

آید بجا و استبط و دفع بر بندد و اگر از این امر ارضی آید بر بندد و نماید و بول
تشنگی که در سگی تمام آب بخورد بر بندد و جو که از عادت بر بندد و بهتر است که نصف
عادت کند و با جو شانه بعضی جو بر بندد و هر روز قدر از آن کم کرده و مثل آن
جو سیزد ایند تا وقتی که بقدر عادت بر بندد و هر چه در حال عادت بود از آن جو که باقی
است بر جا و تصدق شود مثل شون و چنانکه در نسخ جلیل القدر ابو القاسم علی بن طایف
علوی قدس سره در کتاب الاخطار نقل کرده شخصی ایند عا را بر اسب خود
بفضل الهی از اسب زنده اَسْمَعْتُ عَلَيْكَ رَبُّهَا الْمَعْلُومَةَ بَعَثَ اللَّهُ
وَبِعَظْمِ حَظِيَّةِ اللَّهِ وَجَلَّ جَلَالُ اللَّهِ وَبَقِيَ بَرَقَ قَدْرَةَ اللَّهِ وَبَلَّغَ
سُلْطَانَ اللَّهِ وَبَلَّغَ إِلَهُ اللَّهِ وَبِأَجْرِي بِهِ الْقَلَمُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَبَلَّغَ
حَوْلَ الْوَجْهِ الْإِلَهِيِّ النَّصْرَةَ بِأَرْحَامِهِ در سایر امراض باطنی که در حق
بیتش رسیدند علامتش آنست که در سینه چنان گرفتگی بهم میرسد که جمیع از آن
بازگشته راه رفتن دشوار است و دستهای بهم بر آید و جمیع صفتی که از آن حالت
بر طرف شود اما بکند علاج خج بکند و نخل بر کوبند و خورک با پسته بر آنش دهند
تا جوین آورد انگاه سبزه است و در آب عقیق افکنند تا شنا کند و با آن کوبند
علامتش بر کند و تمام اعضا سست گشته و چشم را خوابد و اندوه در سینه و در
مضطرب است و بی خوابی و دلایمی که در سینه و علف کمر خود علاج از چهار
دست و پایی بازگردد و نخل با پسته و نخل بکند و بر کوبند و از پسته هند انگاه چهار نخل

سوز و بختند خیار و بنیر مل کشند و بنیر مل شاه درده رطل آب کج خاندان تاب
رطل آید از صاف ختمه کلفت برزند و اگر تشنگی بر آید غار کجوه علامت آنست که
باریک بر آید و سینه با سوسن و بنیر مل علاج کجوه صاف بر آید که بر بندد
روغ کما و روغ کجوه از هر یک نخل کجوه برزند و جوین غار کجوه سوسن مسابند
و با آن نمیکند خرمه بر بندد و چند روز علف از آن بر بندد و اگر بی علف است با آن
کم شود چنانکه علف نخل با هر روز از قدر عادت چیزی کم کنند و در کاغذ بر بندند
و روغ کجوه برزند و با بر چوب کجوه صاف کجوه کنند و شکر بر روغ کجوه از هر یک
رشتهال صفتند و کجوه انبلیله زد و سندان از وزیر کارمانی و تا غلله سوسن
از هر یک مثل مجموعا کوبند با شراب جوینند صاف ختمه کلفت برزند و روغ
را بر روز یکبار برزند و اگر اسبی کم در کیم دانسته است علامتش آنست که پوست بر
بدنش خشک و مو را رستند و کردن بر دیوار اند و علف بسیار نوزد و اما فایده
ظاهر نشود علاج کبرطل خرمه و کجوه صبر را در شراب جوینند صاف ختمه
بنیر مل روغ اضافی بنیر و کجوه برزند و کبرطل صلب و بنیر مل سبندان
با جوینند کم در شراب جوینند با کمره و بر بندند علاج دیگر کبرطل جوینند
را در اندیم آونم و کبرطل صلب را با کیم رشته ختمه کلفت و زیره کرمه و با آن
و کجوه ختمه و تا غلله و در دل سیاه از هر یک مثل مجموعا کوبند با کبرطل
آرد جوینند که کجوه بر بندد و در وقت تشنگی آرد کجوه کنند در آب کجوه

به شرح کرده جلقش ریزند و اگر از همای بسیار گرم با حرارت زیاد ضعیف
 شده با آن روغن زیتون یا روغن بادام شیرین و بولبغ صفت کنند و قدری
 کافور در کباب صلی که به برایش زنده و سرور بیایی هر روز یکساعت در بوی جلقی
 اسب بخیزد تا کیم حرارت میکند اما اگر ریزند از اسانی بر هم مشال باید داد
 و ریون زیاد ازین بابستنی علم داد و آبی که در پیاز اصل بنا بر داد
 اغلیع می شود و این از برای سیال طبع است و اگر سرد و موایع ناقصاتی
 باشد در جای گرم بزند و یک روز غسل نکند و آب زنده جلقش ریزند و جو
 برشته و هندیا علف سبب **علاج** بکند استغلیع را در روغن زیتون صاف نم
 جلقش ریزند و عرق سینه و نوشادر را بکند در آن مشال یا بختقال شکر مخم
 گرم صفت صفت کنند و هر روز قندی بخورند و هندیا که با عرق صفت کرده در روغن
 زنده یا بلبل از بعضی دانه های که بدان بر علف و جلقش ریزند و صفت
 ناشده از سوره کفنه و ملائحتی آفتخ دندانها را بکنند و بعد از شستن
 روغن گرم بمانند و بعد از آن سرد استراحت نمایند و اگر کسی علقی العوم
 ببول که بر خوریم از بولبغ صفت صفت کنند و اگر کسی علقی از شتر
 خورده هم علقه استراحت زبان زنده و دست و پا این مضطرب میگوید و در
 رفتار وی فتنه **علاج** هر که رقیقه را بکنند صفت مایلی بزد ظاهر می شود
 اعتقاد بکنند که در کتب غیره نوشته و تریاق ارباب هم بر مشال در هر که علقی

ریزند و اگر کرم ظاهر نباشد سر اسب را بر زیر آویزم بدستش بزنند با عفت
 ظهور کرمها میگوید و دیگر امراض باطنی در ظاهر علامت داده هر یک
 در موضعی خود ذکر خواهد شد **باب پنجم** در معالجه اوام اما ورم و سرخ
 اکثر از خون غریزه یا علف بکند در مزاج است سمیت او حاصل شده
علاج از آنست که از هر که شقیقه بر طالع کیم بزند و کافور در کباب صلی
 که به برایش زنده و پنج سبب که در شتر اسب چون شتر جلقش ریزند و آبی که
 تر سینه در روغن زیتون بکند که در کیم بمانند و اگر اندر روغن کلووم که
 باغ آرد جو را با آنده سماق با سرکه یا ناردانه ترش خورند که بعضی جو بمانند
 و اگر ورم هم از شتر استراحت سوار با میوه را در وقت عرق حاصل
 شقه علقه استراحت اول علقه سیاه دانه را که کوفته با روغن العوم که
 یکساعت در روز بر این موضع بمانند و اگر بر طرف شقه حلیت و لیان و شتر
 و هر یکی کوفته با سرش عوم ساخته مکرر بمانند و در وقت سبتن
 و کشودن عالنه و پارچه شکر نیز با روغن آب گرم که در آنند تا وقتی
 ورم ناپید شود یا کیم بمانند در هر کیم که در شتر با کیم بمانند و در شتر
 بمانند و معالجه هم برابر ای از شتر بمانند چند روز تا وقتی که کرم تمام
 و اگر بعضی از هم قطران و صبر صلابه که با روغن بمانند یا خاکستر با بول
 الاغ مزج کرده بمانند نیز نفع دارد و اگر زنده دست هر که علقه ریزند

فصل در معالجه
 کرمها
 در موضعی
 خود ذکر
 خواهد شد

ورم کند شکافند و هر چو که و خونی کرد اشتباه پیشتر و مکرر
باید که کل خط کوفته از رخ را بر کند و هر گشتی را بسنگ در آید و آن
و اما ورم حصیه علامت است که در میان آبی عمیق رو با لایر اند
وزیره و با قلابی خشکی را کوفته با مویز دانسته بر رخ که غسل و روغن
زیت میجویند که به بنزد و در ورم ذکر میسر ترخ لاد روغن زیت میجویند
مکرر مالند و اما استسقا علامت است که شکم و سایر اعضا اگس
کند و چنانکه است بر آن اگس که است زور کند فرورده **علاج** در افتاد
گرم به بنزد و جلهای متعددی پوسانده ضایع که سر با برقی که در سیر زیناف
مقدار استسقا سوراخی باید که مقدار کف نمید کجا این است با این تا در بی
که زیر پوست میخیزد و بعد از آن حرکت بسیار فراموش کرده ماده دفع
شده انگاه نطفه سفید بر موضع زخم مالند و در ایام جویند علف برگ
ترس برگ کرفس به بند و اگر مایت سفید کوفته در آب جوشانده و جوی مجازا
سرد که در وقت تشنگی کمتر از عادت به بند و اما ورم زانو علامت
است که دینه و لومال کوفته بر موضع بنزد و اگر ورم بسیار سخت
قدر در صلب نیز داخل کند و بعد از آن روز ورم نرم شده با این نیز نشانه
هر چو که خونی که در کوفته با پیشتر و اگر با روغن تا نرم شود باز کوفته
به بنزد و اگر هیچ و لیزم کف داغ کنند و اگر محل تبس بالای هم ورم کند

و نیز مانند آب بر رخ آید و این اکثر در کوفته در زنده نهایی فتاک بر اطفال
میگردد هم برسد علامت است که زجاج و مار و لاکوفته با قطران که در آن پخته
و بر تمام هم مالند و جلیق با به شکل سوزن بر هم به بندند و اگر عضو از اعضا
بسبب کسین مار یا سایر حشرات در کوفته را کوفته با کسیر یا آب جوی مالند و
روغن با ماضی بر بنزد و اگر با ماضی کسیر بر رخ ورم در حلالی بر رخ کسیر
و اگر در موضع دیگر رخ که در حلالی است کسیر بند و کسیر که در حلالی
دید بر تمام بدن مالند و اگر در اعضا است کسیر بر رخ کسیر همه سخت
و این اکثر در رخ است میباید علامت است که مکرر بر دست مالند و با نازده انگاه
سرس به این کرده بر آنجا بنزد تا نرم شود و اگر مایتها مایه نشود همه
پانزگس و کجسه کویا نغس کویا و مرهم سازند بر صلبه از اینج دور
ان همه طلا کبیر بنزد تا قوی نرم شود و انگاه شکافند پیشتر و بجای
کنند **بایست** در معالجه جراحات تا زخم سر در آن اگر قابل علاج نیست
و اگر سعی تمام علاج کند با ندر کویا نغس میکند و طریق معالجه است با این
زخم بنزد زنده ماده میل با نغس کند و مرهم بالای زخم بندد و اگر کهنه
شده چند جا داغ کند چنانکه تمام زخم فرو گیرد و داروهای کوشش
میرد باید استخوان کند و اما سایر زخمها اگر کوشش اطرافش فاسد شد
بر کویا نغس خشک زنگار لاهله که بار و زخم مرهم سازند و بر زخم گذا

یکشنبه روز کوفت مسهل را بلی مکرر و اندک کرک کربل سبب
خشک که سه سوزانند و بار غنج آمیزه بر زم زم بپزند و دفعه دانه و کرک با پنهان
زایل نشود و کرک و مغز پسته دانه کوفته به بند علاج دیگر جو سبب ترو
پوست خرز را به لاسوزانند و خاکستر آنرا با آب گندم بزم جانند اما اگر ضعف
روز پیشتر نگذارند آنرا از زنجیر و کرم و کرم و زخم کرم بپزند و با آب
کنند تا بشوید بعد از آن آنرا کله بپزید و زجاج لاصه که بر پسته کوفته کرم
و کوفت فاسد و اطراف زخم غانده و غرض رستن کوفت تان و از آن زخم
بوست مایل و پوست آنرا زین و ششایی و کندر و جویا کوفته با سفید
مغز پسته و کینه و زعفران و زعفران و زعفران کشته و کله کرم کوفته
و بادیه و روغن زیتون و روغن کتان و روغن کتان کوفته و روغن کتان کوفته
کنند چنانچه بپزند و کله بپزند و اما اگر اگر کرم کرم با حاصل شود بهترین علاجها
آنست که هر روز چند مرتبه با سر و بشوید و حلیه در روغن زیتون بپزند
جانند و در خصوص زخم بلیه شکم صفه و آب گندم و بر آن زخم بنهند و اگر کرم
انزودن از جانی با صدف و زعفران و زعفران و زعفران کشته با آب سبب
و کرم بر آن موضع جانند و بادیه بپزند و در زخم تیره و زخم کرم کوفته و زعفران
سبب خشک که صلا کینه و کوفت پسته و زعفران و زعفران صلا کینه با کرم
و جانند و کوفت زخمی که از آب سرد و جویا کوفته پسته با زعفران و کله کرم

با پوست خشک شش ما سر کین بپزند و در حضور زعفران را بپزند و کله کرم با
استخرا و در میان کوفت طایفه کله کرم با کله کرم تر ساقه کله کرم کوفته کله کرم
و در بین زعفران را بپزند و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته
نخ مرغ و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته
بعد از اتمام جو غش مویز را بپزند و تراشند اسم اسپسما را بسوزانند و صلا کینه
با روغن زیتون و روغن کتان و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته
و زخم آید ماست کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته
به رستن از زخم کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته
سر کینه کرم کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته
و غلط بپزند و زعفران کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته
و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته
اسم کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته
کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته
قطره سمی آید و صبر و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته
بازنده و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته
جانند و مردار شکم کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته
بمنظران و غلط سیندرلا جو شانه بر میان کرم کوفته و کله کرم کوفته و کله کرم کوفته

آنگونه تا خیمه که سه روز به بندند و در زیر آن کتیبه بنویسند **بسم الله الرحمن الرحیم**
بسم الله الرحمن الرحیم در حالیکه چون در خاتمه آن خاتمه دادند که بتقدیر خود میسر آید
 که در کردن سببهای مشهوره و اگر بفرقی علی حده نگذرد تمام بدن ملافه و کپرد
 و باعث مصلحت شود و اینغرض از خوردن سوما که در میان علف
 حادث شود علف آنست که اینغرض که با اینغرض که با فندی و از ناله بجز اول
 و زخم را به بر آن که کو فرزند و **و اگر در زردم** چند دان به هر سببی که از زردان
 سفید بر آن علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد و کپرد و کپرد و کپرد
 سایر بجز سببها تمام بدن که در فندی علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 بالعاطفه سفید آنست که تمام بدن بالند **و اگر در حال تمام بدن** علف آنست که
 کا و آنست که با فندی و **و اگر در فندی علف آنست** که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 نوشاد و علف و قلیا اصلاح کرده باشد و در فندی علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 آنست که با فندی و **و اگر در فندی علف آنست** که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 و بند و خوردن گوگرد و خاک و فندی علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 صابون و فندی و **و اگر در فندی علف آنست** که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 فندی و فندی علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 از سببها بجز سببها هر روز در زردم از زردم از زردم علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 و کپرد و زردم و سببها کپرد و علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد

یرون

بنویسند **بسم الله الرحمن الرحیم** که در او سببها و از زردم اصلاح کرده با فندی
 بالند **و اگر در فندی علف آنست** که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 به بند و زردم و زردم از ناله بجز اول و کپرد
 آن مدار که در فندی علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
و در فندی علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 و فندی علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 یک در دم و آنست که با فندی علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 خشک که باز در اصلاح کند و در فندی علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
و اگر در فندی علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 که شده علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 و فندی علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 کو فندی علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 زردم بالند **و اگر در فندی علف آنست** که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 مایه با بند و در فندی علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد
 مغز ساق کا و مغز ساق اول و فندی علف آنست که با فندی و از ناله بجز اول و کپرد

روزها بلند و گریه و ایستادن و غم و بجزین تا غم است **و اگر بکشد**
 یا چشم یا سایر اعضا که آنها می بیند هر چه در دل باشد با پرولتا شاد غم در کجاست
 چنانچه مضمحل شود چنانچه مضمحل شود چنانچه مضمحل شود و غم و غم و غم و غم و غم و غم
 و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز و کوز
 از بار غم زین طایفه زین طایفه **باب هشتم** در معالجه آن که در حوض
آمانگیدن اگر سینه در غم از جای افتاده باشد از آن صفت در دست و پایش بود
 زنده و در پی آن که در آن روزهای خود کرده مایه از سابق تا آنکه در آن وقت
 همه جا با نیت معلوم شود که در آن وقت در آن وقت در آن وقت در آن وقت
 ناریج و سر کوب و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت
 زین و موم که در آن مایه مضمحل شود و چند روز بگذرد و اگر مایه از آن
 بشکل شبکه در آن کشته **و اگر** مده معصب حال خوده کان و کوفت و مضمحل
 ورم که کوفت و و این که از آن ناریج و تعصب حاصل شود علامت آن است که در آن
 حال که چند روز بماند بعد از آن تراشیده چرم با سرش می کشد و کوفت و کوفت
 بعد از آن آب که در آن کشته باشد و اگر در مضمحل شود و کوفت و کوفت و کوفت
 چند روز بماند و اگر مایه مضمحل شود و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت
 چنانکه غم از آن کشته و بی از مضمحل شود و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت
 هر مده که در آنجا مضمحل شود و مضمحل شود و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت

چون باشد

چون باشد و اگر مایه مضمحل شود و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت
 و اگر مده با این طریق دفع نشود آنگاه باره که گرم که با این دفع مضمحل شود
 حرارت حدت رطوبت کند و در آن مده از آن در دست و پا را با دمان بخارد
 یا بر جایی مالده مایه آن یا در جرات شود **علاج دیگر** همان مضمحل و مایه
 که چنانکه مضمحل شود و در آن مده و در آن مده و در آن مده و در آن مده و در آن مده
 قطران با آنکه بر آن است و اعجاز با آنکه قطران که از آن مده زنده و قطران و کوفت
 باخ بعد از آن به چو که در غم از آن مده مضمحل شود و در آن مده و در آن مده
 با آب سرد و مضمحل شود و از آن مده که از آن مده مضمحل شود و در آن مده و در آن مده
 میگوید و اگر آن کوفت و در اول علاج مضمحل مده روز روز مضمحل شود
 تان زمانه مضمحل شود و در اول علاج مضمحل مده روز روز مضمحل شود
 بشکافند چنانکه از آن مده مضمحل شود و از آن مده مضمحل شود و کوفت و کوفت
 پرنج آورند و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت
 دایم که با شند از این کوفت مضمحل شود و در آن مده مضمحل شود و در آن مده
 مضمحل شود و اگر در دست و پای اسیر است آن بسیار ورم که مضمحل از
 با شسته می مضمحل شود و در آن مده مضمحل شود و در آن مده مضمحل شود
 و اگر بایست کشیدن اسب که عرق انسا باشد و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت
 زان که در اسباب انظر ظاهر مضمحل شود و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت و کوفت

چنین که مذکور شد که در کوشش هم پیوسته تا به میانید علامت آنست که بر کاه
دست بر تیر که در کله از دست است **علاج** دو جای مان در کجا و بی
اگر بی و ما بین بند بر آنست و باغ کند و از آن موضع جمع بکند بر قدر کمال
انگاه با کبابی حکم بر بند تا ختم باشد و اگر هم اسب آوردند علامت آنست
که از در بر زمین خوانند که از دست چنان دست بر آن کله از در کوشش و از آن
از بستن در جای آن حاصل میشود علامت آنست که فعل از کله از در کوشش
بر بند و بر آنست تا در کله از در کوشش و کوشش از در کوشش و کوشش
و با کبابی سه چهارم بر بند و در کوشش و کوشش و کوشش و کوشش
باب ششم در معالجات مغز که از بدن اسب پیش هم بر سر مانی
را سوده با روغن زیت که میخورد و در آن کباب که بر بند از آن در آن
عروق کند انگاه با یکم بسوزند و اگر از نارطای و در دم کوتاه و کند و شوق
بکشند چنانچه بر سر مغز از آنست که بعد از کشیدن صبر و علقه کاه و
با روغن زیت که میخورد و در آن کباب که بر بند از آن در آن
شوق لعاب را در حشر لاجوشانده جانند و کوشش و کوشش و کوشش
روز بر بند و کوشش هر روز بنده و نظران کرم جانند و بر در کوشش و کوشش
حرکت تو مانند و اگر در اسب از موضع مغز بر آنست و او نیز مانند با آنکه
مگر کوشش و روغن کاه و جانند و اگر در باقی اسب شوق کوشش مانند درون

و چون

فرجه که در ملاحظه نماید که کوشش پاره بر طرف راست و چپ بعد از
انها بر تیر انگاه دست را چوب که با دروغ کند چنانکه تا چو در آن برسد
و در کوشش هر دو کله از دست بر آنست و اگر از آن موضع ریزند و از آن
لا شوق مانند تا در کوشش و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش
در از این سر از نیم کند و باید که همه اعتقاد این که بعد از کوشش و کوشش
شوق انگاه کوشش و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش
کرده چنانچه کله از دست بر بند و در کوشش و کوشش و کوشش و کوشش
قدر حکم نیم جذب نماید پس در میان چو در آن کله از در کوشش و کوشش
این طایفه دیگر حکم بر بند و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش
سر شوق تا صبح یا از صبح تا شام در کوشش و کوشش و کوشش و کوشش
و انگاه سران کوشش را بر دست کوشش و کوشش و کوشش و کوشش
و معالجات اسب نیز لا بد که این عمل با او کند که ملاحظه فرج
ماد میان حرارت و خشکی هم سازد و نظم را بر عتبت خود بخاید و صورت
بند و باید که از کوشش و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش
نرا شوقت عالیست و بدین سبب کوشش و کوشش و کوشش و کوشش
کند **علاج** عدس سرد را کوشش و کوشش و کوشش و کوشش و کوشش
نماید و با شکر عوام آورده با آن کرم حل کند و به حلقش ریزد و از آن جمله

۱۲

ادوية قطع شهور تبايه ميكنه شامه انه وكنه زور في وكره وانار
 ترش وشدت في زيوه وشنوبه وشنوبه وشنوبه لا بطريق من ماشيه
 بدهند وكره ما يما ازايل شوه خصي كنده وهر بن طريق خصي كرون
 آتج برزين نرم خلايا نوده وكنه ويا نير للكم بدند وكره
 بدت كونه پوست پر وشنوبه نيرج بشكافند وبعده لا پرغ او نند
 وبعده انكبه بر و لا پرغ او نده باشند انوه ضواير كنده نيك راه الحسته
 وكنه كسي سوار شوه كرك فرمايند وبعده ان راه سوارت بته بايند
 بما طريق كركه بند روز ديكر نيرج غم البسته ان يوم علاج كند
 وكره روز انكبه پوزر زماند وكره كركه انكبه شوه كركه نغابت
 بدهند وچنبره قزم بدنده سوار كركه بسك بده شسته باهت كركه بر بند
 وبعده بن او قات انيام اعتدال موت ودرين باره كل الصايط غايه
خاتمه از جمله خبرهاي در ظاهر اين كتاب نقل كند
 شيخ جليل القدر ابو القاسم علي بن طاهر علمي در كتاب امان الافلا
 نقل كند كه همه حنظل از جميع ايتا ايزد عال بويند وكره انكبه
 بستم الله الرحمن الرحيم اعوذ و اعين ذا انور
 المعروف كذا وكذا وسائر ذواته من الخيل من اذنها
 ولسقها وكنيتها واغرها ومجملها وحصيتها
 مجملها

وچون

و حجورها من المشيش والتوس والترش وارض
 والراهضة والوصة وحققان العواد وبعده غلق
 الصفاق والرجس وبلغ الرش وبلغ الحيش و
 الحدان والجذلان ووجع الجوف والربو في الرش
 ومن الطوفنة والصدمة والعشار والحجر في الا
 ومن الجمر والهمبر وسيا الاعلال في الهيام وبعث
 عيون السور عن ماني ساير جوسرها ونبشها وكنها
 ودمها وحنها وعظها وجلها وجوفها وحنها
 وعصها وشعرها ووبرها وبطنها وظهرها وابطنها
 بالاحاطة الكبرى وباسماء الله الحسني وبكلماته
 العظمى من الامتناع من الاكل والشرب والمعتص
 والالتواء والضربان ومن جرح بالحديد وخن
 ليشوك وحقق بالنار او مجلب ومن وقع نضاً
 السهام فوامية الرياح ومن العواقر والواقر
 ومن خشي بزهة ووقعة المحطه وسقطه
 موجعة وعشيرة مخرجة ورفعة موملة اعين
 وسرا كبه بما استفاد به جبرئيل عليه السلام وبما عوذ به

والحمرة

والتي هي من سائر البراهين وما عوذ به سنعون المصفا فرسه
الظلمة وبما عوذ به موسى الحكيم فرسه الذي عين وآثره
البحر فوذت هذه الدابة وصاحبها وموضعاها و
مرعاها وسائر ماله الكراع والرباع من الحامض والسامة
والعين اللامة ومن سائر السباع والهوام من كل اذنة
وبليته من السمور والدمور والورودة والغرق وغيره
والوباقرصدراك الشقبا بالعقد العظيمة والاسماء الا
العلية من اهل الجن والانس جميعا بسم الله ريت
العالمين بسم الله عالم الشتر واخفى بسم الله الاعلى
وباسم الله الكبري في سرادق علم الله في محراب ملكه
الله الذي يحيى به الاموات ويجارفت السموات و
باسم الله التي اضاءت بها الشمس وارتفع بها
العرش من سائر ما ذكرت وما لم اذكر وما علمت وما
لم اعلم ودفعت عنهما سائر العيون الناظرة العاديه في
الحواط الخاطرة والصد والمواغرة بلا حول ولا قوة
الا بالله العلي العظيم **وعاى ديكي** ستورست ان تبارك من البراهين
عموده من ان يراى رب وما عوذ به من كل ما يذوقه من اربون

والله اعلم

كربيا رميدت امالنا من خضرة وضربا وانافات وعائات
اللهم احفظ على ما لو حفظ غيرك لضع واستر على ما لو
ستره غيرك لضع واحمل عنى ما لو احمله غيرك لضع
واجعل على ظلة ظليلا توفى به كل من رانى بسوء او
لمكروا وهيتا في مكروها حتى تعوذ وهو غير ظان في
ولا فادس على اللهم احفظنى مما حفظ به كمال المن
على قلبه ينيك المرسل اللهم انك قلت وفولك الحق انما
مضى نزلنا الذكر واننا لعلنا فنظون **وعاى ديكي** ايها نوبيد
وبراسيند ووجواند بروش او لسبم الله الرحمن الرحيم
الله لا اله الا هو الحي القيوم وعنت الوجوه للحي القيوم
وقد خاب من حمل ظلمة الومير وانا خلقنا لهم منما
علمت ايدينا انما فهم لها ما يكون وذلتناها لهم
فمنها ركونهم ومنها يا يكون فالله خير حافظا
وهو ارحم الراحمين وحفظنا من كل شيطان مارد
وحفظنا ذلك تقديرا لغزير الحكيم

بسم الله الرحمن الرحيم وان كان الله الذي
كفى بالعباد بلغا وما عوذ به من كل ما يذوقه من اربون
العالمين
سجدة التي هي في كتابنا هذا
وما كنا المرصدين واننا لعلنا
لنفسون الحمد لله رب العالمين
الى ولا نقابل من اهل الله
احد الى اخر ما عوذ به من كل ما يذوقه من اربون
باب توبته

فرس نامه لبسم الله الرحمن الرحيم **ارسطاطاليس**

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله
اجمعين **اما بعد** اين كتاب كفايت ارسطاطاليس حكيم است
در وصف سپاه نيكا و بروجها و هنرهای ایشان که چگونه اندوختها
و علامات هر يك و داروهای و درختها و بهارها و رنگها و اين كتاب
را تاليف کرده است از برای اسکندر رومي و مولانا امام القاسم شيخ
والدين محمد بن الحسين رضي الله عنه اين کتاب ترجمه کرده است از زبان تازی
زبان فارسی تا هرگز حاجتی باشد در اين کتاب نظر کند و حالهای که پايان
تعلق دارد جمله را بماند و اين مشتملست بر سی باب **باب اول**
در وصف سپاه که چگونه بایند **باب دوم** در وصف شکوری **باب سوم**
در شناختن کرای **باب چهارم** در شناختن چوب **باب پنجم**
در رنگ کردن ایدن **باب ششم** در شناختن نیک و بد **باب هفتم**
در شناختن عیب منراست **باب هشتم** در شناختن بهارهای
و دردهای **باب نهم** در دروهای خارش دم **باب دهم**
در دروهای خارش کمری **باب یازدهم** در دروهای شقاق **باب بیستم**
در دروای سرکه منه **باب بیست و یکم** در دروای حمه و کرفس
باب بیست و دوم در دروای سفیدی چشم **باب بیست و سوم** در دروای

در شناختن کمری

بشت برآید **باب بیست و چهارم** در دروای سودا و کوفتگی **باب بیست و پنجم**
در دروای غلظت **باب بیست و ششم** در رنگها **باب بیست و هفتم**
دادن **باب بیست و هشتم** در دروای درد شکم **باب بیست و نهم** در دروای
قولنج و کمر بستن **باب بیست و دهم** در دروای جو کرفس **باب بیست و یازدهم**
در دروای چکر **باب بیست و بیستم** در دروای بد فعلی و بد طبیعی
باب بیست و یکم در دانش روماری **باب بیست و دوم** در نگه داشتن
جو و گاه **باب بیست و سوم** در زمستان و بهار **باب بیست و چهارم**
در نگه داشتن از ریش شدن **باب بیست و پنجم** در سواری کردن
باب بیست و ششم در فرزند کردن **باب بیست و هفتم** در وصف
اسبان که چگونه بایند چگون گوید ارسطاطاليس حکيم که اگر حل این اسبان
نیک و نیک نشناسی اول باید که اسب بلند و پخته و در دم باشد
و بلندترین اسب را بالادرازتر باشد و پنی فراخ و میان و سرین
فراخ و سر نه دراز و نه کوتاه و نه نهی و نه خود و هر دو گوش نیز چون
پکان و بلند و راست و بر کشیده از هر دو سوی کردن مالیدن و کوچک
سطح و ساقها باریک و دم دراز و استخوان دم کوتاه و سیاه چشم
و نوزکان دراز و **باب بیست و هشتم** و بر و بلند فراخ و چون نگاه کند باید
که از دست راست نگاه کند که اگر وکنک نباشد و شکور و چوب است

که اینها عسل است **باب دوم** در رنگ سوری آبی
که در این رنگ سوری سبز را بدانی باید که پاره نال سیاه را
پیش از آنکه اسب را زنی در شرف اسب برانی که بر بد آن که سبک
نیست و اگر زنی سبک است این عقیقت است **باب سوم**
در شناختن کنگر اسب که خواهی که کنگر اسب بدانی و را عادت
عرض کنی اگر رنگ کند و سبز زنده باشد کنگر نیست و اگر کند کنگر است
و اسب اصل بر ما در و خواهر و دختر خود فعل کند و ما دیان اصل
نیز نگذار در خود **باب چهارم** در شناختن کبری اسب که خواهی
که بدانی که اسب که است این اسب بر بند و از این نیز است مقبول
ده کام زمین فرو کوب که چهره و شیشه زنده و کوشها نیز بداند که
نیست و اگر زنی است بلا شکر **باب پنجم** در شناختن کبری
دستی اسب که خواهی که بدستی اسب بدانی چه بوقت اسب
در آرزوی آن که بر بار دست است و آنگاه دست است
دست و اگر دست چه چهره چهره است **باب ششم**
در رنگ که دانیدن اسب که خواهی که رنگ اسب که در این نشان
مقدار در رنگ ماز و زنگار و کل از موی و آنگاه برابر و کوب
و با آنکه م جل و برابر سینه مال سیاه شود و اگر خواهی آ

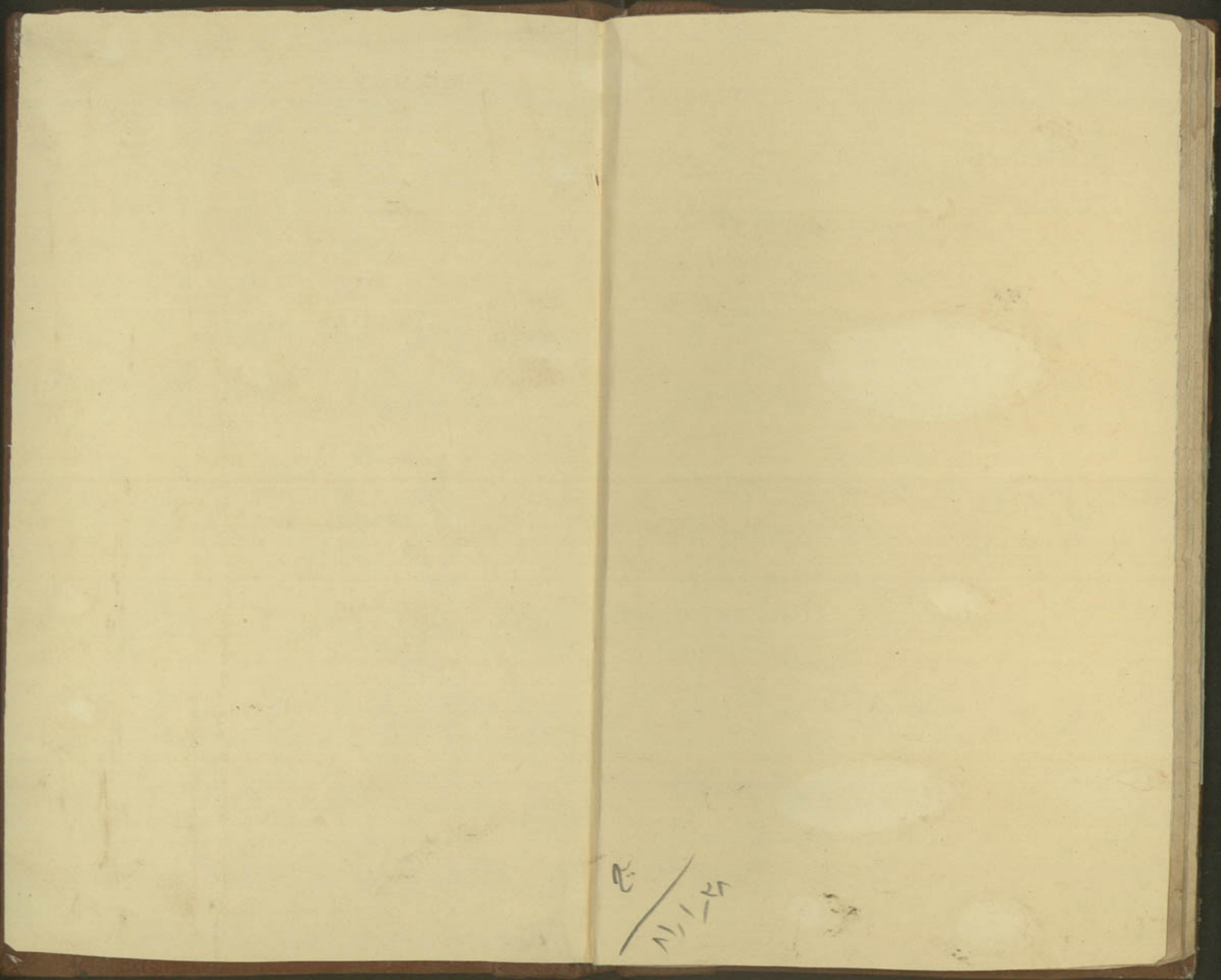
سیاه را سفید کردانی استان مقدار نشان با و در وقت زنی که
و این صاف کن و کلید و نیز چون کوب در روی سینه و بر سینه
بمال سینه شده اما اسبعل بد این ششماه نماند هرگاه چهار سوه موی بر زنی
همان موی اصلی باشد **باب هفتم** در شناختن اسب نیک و بد
اگر خواهی که بدانی اسب نیک و اصل که است مقدار ده کام از اسب
دور شو و سگ زنده چند بر دار یکان یکان بطرف اسب انداز که
از جای بپرد و شیشه زنده نیک و اصل است و اگر زنی چنین بود بد بود
و بی اصل است و اگر اسب که سوار شوی و دست طرف سر
و کوش او بری یا عطسه زنی از جای بپرد و هیچ کوب بداند که اصل
و اگر نگذارد و کوش کند رنگت حاصل بلا شکر **باب هشتم**
در شناختن عیب هنر اسب و کوشهای او بدانکه رنگ اسب از همه
رنگها کمیت بهتر است و باید که پشت موی پستانی و شک و پاهای
و ستم و میان رانش سیاه بوده باشد و اسب زنده بهتر باشد که
سخت زنده بود و چنیم و موی پستانی و سینه سیاه بود و بهتر است
خطی سیاه کشیده باشد و اسب که کون آن بهتر بود که رنگش
سیاهی زنده در وی هیچ سفیدی نباشد و اسب که م باید که
سخت سیاه بود و سرخ چشم نباشد که بسیار عیبت است و اسب

علی

نگاه نماید در آنکه گویند نژاد و اسب که برش همچون اسف باشد و خشک
 آن بهتر بود که در دم و دم بسرخ نماند اما خشکی که سخت سفید بود
 و باید که چشم و دم سفید و پشت سیاه بود و زان چشم نه و مژگان
 سفید که عیبت **باب نهم** در بیماری و غلظت اسب بیشتر علت
 اسب از گاو سوزنی باشد نشان سرمازدگی آنرا باشد که اسب
 موی برض است بود و زان بر کشیده در دانش آن بود که پاره نماند
 نسبت و جلد خشک و در روز با جو پامیند و بسوزند و در وقت
 نافع باشد و اگر در مقدار اسب کم باشد نیز سفید بهتر بود بلا
باب دهم درد وای خارش پشت و دم اسب خارش پشت
 و دم اسب نشان آن باشد که موی ریزد باید که باره کجور است
 و خاکستر آنرا آب پامیند و وقت با باد پشت و دم اسب
 بدان بشود موی بر آید و بر شوق نیک **باب یازدهم** در وقت
 خارش گری اسب چیزی اسب و گری فند و خارش بید آید باره
 الجیر کند را در آب بچو شاند و آنرا است تن اسب بلده و اسب در آفتاب
 بنزد نماند بود نوع دیگر مقدار روغن باقدی نمک و زرد تخم کچو شاند
 و در اسب بلده و در آفتاب کم یک روز بدار بشود بی مسک
باب چهاردهم در دواهای خنق اسب چیزی اسب در دست و پا



علی



خطی
۰۴